

دین و صلح بین‌المللی: با اشاره به نقش هنجارهای اسلامی در صلح بین‌المللی

دکتر عبدالله قنبرلو

دانشیار گروه روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ghanbarloo1979@gmail.com

چکیده

از دهه‌های پایانی سده بیستم نشانه‌های تقویت جایگاه دین در تئوری روابط بین‌الملل نمایان‌تر شده است. از یک سو، واقعیت روابط بین‌الملل تحت تأثیر کارگرانی قرار گرفته که با گرایش‌های دینی وضع موجود را به چالش می‌کشند و از سوی دیگر، در عرصه نظری نیز جریان مسلط روابط بین‌الملل آماج چالش‌های معرفت‌شناختی‌ای قرار گرفته که بر ضعف و ناکارایی عقل‌گرایی، پوزیتیویسم، و ماتریالیسم در رسیدگی به مسایل و مشکلات روابط بین‌الملل تأکید می‌کنند. یکی از موضوعات مهمی که پرداختن به آن در تئوری روابط بین‌الملل ضرورت دارد، رابطه بین دین و صلح بین‌المللی است. سؤال اصلی مقاله این است که دین در ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی چه نقشی دارد و بالاخص هنجارهای اسلامی چگونه می‌توانند به استقرار صلح بین‌المللی کمک کنند. در پاسخ، ایده استفاده از دین به مثابه عامل برقراری صلح مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان، به عنوان مطالعه موردی به برخی هنجارهای صلح‌گرا در دین اسلام اشاره خواهد شد. این مقاله به لحاظ نظری، به جریان انتقادی روابط بین‌الملل اتکا دارد و از این رو منتقد جریان‌های فکری پوزیتیویست است.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، نظم و استقبالیایی، دین، سکولاریسم، صلح، اسلام، تئوری روابط بین‌الملل.

مقدمه

مفاهیم و رهنمودهای دینی چه در واقعیت و چه در جریان نظری مسلط روابط بین‌الملل نقش حاشیه‌ای داشته‌اند. سیاست بین‌الملل و سیستم بین‌المللی مدرن از همان ریشه تاریخی به صورت سکولار شکل گرفته است. در اروپای پس از قرون وسطی بتدریج گام‌هایی در جهت حذف دین و سنت‌های مذهبی از حیات اجتماعی انسان برداشته شد که مهم‌ترین آنها در عرصه روابط بین‌الملل معاهده صلح وستفاليا (۱۶۴۸) بود. این معاهده که با انعقاد آن به جنگ سی ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها خاتمه داد و زمینه شکل‌گیری واحدهای سیاسی جدید دولت-ملت‌ها شد، بنای نظم بین‌المللی نوینی را گذاشت که تفاوت شگرفی با گذشته داشت. به دنبال معاهده وستفاليا سیستم بین‌المللی نوینی پا گرفت و توسعه یافت که در آن دولت‌های دارای حاکمیت و استقلال بر اساس منافع ملی به تعامل با همدیگر می‌پردازند. روابط بین‌الملل امروز همچنان تحت تأثیر میراث فکری وستفاليا و اندیشه‌های مدرن پس از آن بخصوص عصر روشنگری است. بر این اساس، در جریان مسلط تئوری‌های روابط بین‌الملل نیز دین و اندیشه‌های دینی نقشی حاشیه‌ای داشته‌اند.

این در حالی است که دین نقش انکارناپذیری در جهت‌دهی به تحولات بین‌المللی داشته است. بخصوص، طی دهه‌های اخیر جنبش‌ها و گرایش‌های اجتماعی-سیاسی دینی یکی از موضوعات بسیار مهم تأثیرگذار بر مسایل و مفاهیم روابط بین‌الملل بوده است. به عنوان مثال، نقش دین در موضوعاتی نظیر منازعات اعراب و اسرائیل، تقابلات ایران و قدرت‌های غربی و ظهور کنشگران جدیدی مثل القاعده و داعش بسیار واضح است. از این رو، طی سال‌های اخیر در فیلد روابط بین‌الملل مبحث جدیدی در حال گشایش است که موضوع محوری آن تعامل دین و روابط بین‌الملل است. در این راستا، درباره چگونگی نقش‌آفرینی دین در صلح‌آمیز ساختن روابط بین‌الملل تلاش‌های بسیاری شده است. سؤال اصلی مقاله این است که نقش دین در ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی چیست و بالاخص هنجارهای اسلامی چگونه می‌توانند به استقرار صلح بین‌المللی کمک کنند. در پاسخ تلاش می‌شود زمینه‌های نقش‌آفرینی دین به مثابه عامل مقوم صلح در روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد که در آن به طور مشخص روی برخی هنجارهای اسلامی تأکید خواهد شد.

سکولاریسم در جریان اصلی تئوری روابط بین‌الملل

پس از شکل‌گیری نهضت پروتستانیزم در جهان غرب بتدریج گام‌های بزرگی به منظور حذف دین از عرصه مناسبات اجتماعی برداشته شد. از آن دوره، این تصور که دین ذاتاً با علم و دانش‌اندوزی تعارض دارد، در ابعاد گسترده‌ای جهان غرب را فراگرفت و حتی به فراسوی جهان غرب سرایت کرد. همچنین به دنبال وقوع رویدادهایی نظیر جنگ‌های سی‌ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در اروپا این تصور رایج گردید که حضور دین در عرصه عمومی داخلی یا بین‌المللی ضرورتاً مسایلی چون نابردباری، ناآرامی، خشونت، تخریب و جنگ را به دنبال دارد. از این رو، این جمع‌بندی حاصل شد که اگر حفظ امنیت شهروندان کارکرد دولت مدرن است، پس به حاشیه کشیدن نقش دین از عرصه حیات اجتماعی و سیاسی یک ضرورت است. در چهارچوب اندیشه سیاسی لیبرالیسم، دولت در مقام حافظ امنیت ملی مسئولیت حفظ امنیت شهروندان در برابر خشونت‌ها و جنگ‌های مذهبی را به عهده دارد. فردی‌سازی دین و سکولاریزه کردن سیاست از لوازم این مسئولیت شناخته شده است (Cavanaugh, 2002). بعدها، این تصور در قوام‌یابی نهادهای بین‌المللی نیز تأثیر خود را نشان داد. در سده بیستم، دیسیپلین روابط بین‌الملل که با مبانی معرفت‌شناختی مدرن غربی شکل گرفت، جلوه‌های سکولاریستی بارزی را به نمایش گذاشت و دین در تئوری روابط بین‌الملل جایگاهی بسیار حاشیه‌ای پیدا کرد. در جهان مدرن، به همان نحو که جایگاه دین در اندیشه‌ها و تئوری‌های سیاسی تنزل یافت و بر ضرورت استقلال عرصه عمومی از دخالت دین تأکید شد، در دیسیپلین روابط بین‌الملل نیز این تصور که استقلال تئوری روابط بین‌الملل از دین لازمه کارآیی آن برای تأمین صلح و امنیت بین‌الملل است، غالب بوده است.

در میان مکاتب و تئوری‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل دو مکتب پرآوازه رئالیسم و لیبرالیسم گرایش سکولاریستی پررنگ‌تری داشته‌اند. ایدئالیست‌های اولیه و رئالیست‌های متقدم کلاسیک برنامه منظم و دقیقی برای حذف یا به حاشیه کشیدن نقش دین نداشتند، اما بتدریج هوادارانی ظهور کردند که قرائت‌های عمیقاً سکولاری از این دو مکتب عرضه کردند. برخی تئوری پردازان اولیه حتی در تبیین دیدگاه‌های خویش از مفاهیم دینی استفاده می‌کردند، هر چند که در نهایت به نتایجی می‌رسند که در آنها نقش دین حذف می‌شود. به عنوان مثال،

راینهولد نیبور (۱۸۹۲-۱۹۷۱) مفسر کتاب مقدس و متفکر الهیات مسیحی که بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های سنت آگوستین به نظر می‌رسد، تئوری رئالیستی خود درباره روابط بین‌الملل را با مفهوم گناه اولیه انسان توضیح می‌دهد. گناه اولیه یا گناه غرور و خودشیفتگی، انسان را آلوده و فاسد کرده و استعداد گناه و شرارت را در وی ایجاد کرد. این وضع زمینه‌ساز شیوع گناه و فساد شد، به نحوی که ریشه شرارت موجود در جهان نیز ناشی از این گناه است. سیاست قدرت یا گرایش به تفوق بر دیگران، چه در عرصه داخلی و چه در عرصه روابط بین‌الملل، ریشه در همین مسأله دارد. تاریخ مملو از شواهدی است که این ادعا را تأیید می‌کند (رک: Hussain, 2010). علی‌رغم این توضیحات، نیبور از تجویزهای دینی در سیاست خارجی رویگردان بود و از یک سیاست خارجی رئالیستی حمایت می‌کرد. وی که نفوذ قابل توجه در دستگاه سیاست خارجی آمریکا داشت، نیبور از سیاست خارجی آمریکا در ورود به جنگ جهانی دوم، مبارزه با کمونیسم، و توسعه تسلیحات هسته‌ای حمایت کرد و در عین حال برخی سیاست‌های این کشور از جمله در مورد جنگ ویتنام را مورد انتقاد قرار داد (Thompson, 2007). به عبارت دیگر، نتیجه‌گیری نیبور از تئوری خویش شباهت بسیاری به نتیجه‌گیری همان صاحب‌نظرانی دارد که اساساً اعتقادی به دخالت مفاهیم دینی در تئوری روابط بین‌الملل ندارند.

برخی متفکران و حامیان دو مکتب پرنفوذ و مسلط روابط بین‌الملل یعنی رئالیسم و لیبرالیسم ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر مفاهیم دینی قرار داشته باشند، اما اصولاً در تبیین کلی این دو مکتب از روابط بین‌الملل نقش محسوسی برای دین یا کنشگران دینی وجود ندارد. در پارادایم رئالیسم دولت‌ها کنشگران تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل محسوب می‌شوند. سیاست و رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌الملل تحت تأثیر عواملی چون سرشت انسان و آنارشی بین‌المللی خودمحرانه و قدرت طلبانه است. از سوی دیگر، در مکتب لیبرالیسم در کنار دولت‌ها کنشگران دیگری مثل شرکتهای چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و حتی سازمان‌های غیردولتی به تحولات روابط بین‌الملل جهت می‌دهند. سیاست و رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌الملل چندبعدی بوده و پیچیده‌تر از آن است که در پارادایم رئالیسم تصور می‌شود. بعلاوه، عوامل مؤثر بر سیاست و رفتار دولت‌ها نیز چندگانه است. برخلاف نگاه رئالیستی، در نگاه لیبرالیستی دولت‌ها صرفاً تحت تأثیر عوامل ثابت و مشخصی چون آنارشی نیستند و

منافع و اهداف ملی خود را فقط به قدرت و امنیت محدود نکرده‌اند. در حالی که در رئالیسم دیپلماسی و بویژه توازن قدرت مؤثرترین راه‌های تأمین امنیت صلح و امنیت بین‌المللند، در لیبرالیسم سازوکارهای مختلفی نظیر همکاری‌های اقتصادی، حقوق بین‌الملل و حتی عواملی نظیر ساختار دموکراتیک سیستم‌های سیاسی می‌توانند به تأمین صلح و امنیت بین‌الملل کمک کنند.

چنان که ملاحظه می‌شود، در هر دو مکتب رئالیسم و لیبرالیسم شناخت و تحلیل روابط بین‌الملل مشابه پدیده‌های طبیعی مسأله‌محور می‌باشد. مفاهیم و باورهای دینی چه در تحلیل پدیده‌ها و چه در تعیین سیاست‌ها اساساً نقشی ندارند. صلح و امنیت بین‌الملل که دغدغه‌ای اساسی در دانش روابط بین‌الملل بخصوص در مکاتب موضوع اصلی به حساب می‌آید، دغدغه‌ای است که ریشه در نیازهای زمینی یا دنیوی انسان دارد. در باورهای دینی ممکن است چنین دغدغه‌ای مهم باشد، اما هدف غایی نیست. در برخی تئوری‌های جریان اصلی ممکن است به دین و کنشگران دینی مثل جنبش‌های اسلام‌گرا به مثابه کنشگرانی اثرگذار بر تحولات روابط بین‌الملل نگریسته شود؛ اما در چنین تحلیل‌هایی نیز معمولاً توجه عمیقی به مقاصد و آرمان‌های دینی جنبش‌ها نشده یا حتی ممکن است تبیینی ماتریالیستی از آنها عرضه گردد. بسیاری از تئوری‌پردازان مدرن، جنبش‌های دینی را به صورت نمودی از ساحت غیرعقلانی بشر تلقی کرده و سرنوشت آنها را محکوم به حذف شدن می‌دانند.

برای درک عمیق‌تر سکولاریسم در تئوری‌های جریان اصلی بویژه رئالیسم و لیبرالیسم باید به نقش مفروضه‌های دو گرایش فرانظری مهم توجه کرد. این دو گرایش فرانظری پرنفوذ عبارتند از پوزیتیویسم و ماتریالیسم. در رویکرد پوزیتیویستی، علم از منطق تحلیلی و تبیینی یکپارچه و واحدی برخوردار است که برای کلیه حوزه‌های قابل شناخت طبیعی یا اجتماعی قابل کاربرد است. پژوهش علمی در هر موضوعی به لحاظ روش شناختی مستلزم استفاده از تکنیک‌های سیستماتیک مشاهده و سنجش است. محقق در بررسی پدیده‌ها اعم از طبیعی یا اجتماعی با یک سری واقعیت‌های بیرونی مواجه است که مستقل از ملاحظات و قضاوت‌های ارزشی محقق قابل شناخت می‌باشد. برای جهان اجتماعی مشابه جهان طبیعی الگوها، قوانین، و قواعد عمومی و نظام‌مندی وجود دارد که با شناسایی آنها امکان پیش‌بینی و کنترل پدیده‌ها میسر می‌گردد. بنابراین، کار محقق علوم اجتماعی عبارت است از کشف الگوها، قوانین و قواعد مربوط به موضوع

پژوهش با استفاده از متدهای علمی به منظور پیش‌بینی تحولات و کنترل یا بهره‌برداری‌های مقتضی از آنها. در این چهارچوب، تحولات روابط بین‌الملل نیز بر اساس قوانین و منطق یکپارچه‌ای صورت می‌پذیرد و کار محقق روابط بین‌الملل نیز کشف آن قوانین و منطق است. چنین پیش‌فرض‌هایی باعث می‌شود محقق روابط بین‌الملل کلیه کنشگران دینی و حرکت‌های دینی را تابع منطق واحدی تلقی کند (Thomas, 2005: 60-61).

در هر دو رهیافت رئالیسم و لیبرالیسم، تحولات روابط بین‌الملل قویاً تحت تأثیر مفروضه‌های ماتریالیستی است. از منظر رئالیسم، تغییرات مربوط به توزیع قدرت نقشی اساسی در جهت‌گیری تحولات روابط بین‌الملل دارند. به طور مشخص‌تر، با به هم خوردن توازن قدرت احتمال بروز ناامنی و جنگ افزایش می‌یابد. برای درک روابط بین‌الملل باید روی مفهوم قدرت تمرکز کرد و قدرت نیز اساساً با شاخص‌های فیزیکی و بخصوص توانمندی‌های نظامی تعریف می‌شود. از سوی دیگر، در رویکرد لیبرالیستی نقش تغییرات توزیع قدرت در جهت‌گیری تحولات روابط بین‌الملل تعیین‌کننده نیست، اما در تعریف مفهوم قدرت باز نقش شاخص‌های مادی مهم است. در حالی که رئالیست‌ها بر نقش توانمندی‌های نظامی تأکید داشته و روابط بین‌الملل را عرصه منازعه‌آمیز کشاکش بر سر قدرت می‌دانند، لیبرال‌ها نقش توانمندی‌های اقتصادی و تکنولوژیک را پررنگ ساخته و روابط بین‌الملل را عرصه‌ای می‌دانند که به سبب بروز تحولاتی مثل وابستگی متقابل اقتصادی صلح‌آمیزتر می‌شود. با این حال، نظر به اینکه مکتب لیبرالیسم برای متغیرهایی از قبیل نهادهای بین‌المللی و حتی نهادهای سیاسی داخلی نقش بااهمیتی قایل است، در مقایسه با رئالیسم اتکای کمتری به مفروضه‌های ماتریالیستی دارد.

مسئله به حاشیه کشیده شدن نقش دین در قرائت‌های علم‌گرایانه رئالیسم و لیبرالیسم جدی‌تر است. از منظر نورئالیستی دین و جلوه‌های سیاسی آن و یا نمودهای خشونت‌گرای دین سیاسی که نمونه برآیند آن در شبکه القاعده مشاهده می‌شود، نه در تعاملات بین‌المللی نقش مهمی دارند و نه رهنمودهای سازنده‌ای برای اداره موفقیت‌آمیز سیاست خارجی یا تأمین صلح و امنیت بین‌الملل دارند. خشونت‌گرایی و ستیزه‌گری مذهبی در روابط بین‌الملل علائمی از شرایط خاص سیستم بین‌المللند که در نتیجه رشد بی‌نظمی و ناهماهنگی در ساختار آنارشیک این سیستم فرصت ظهور و بروز یافته‌اند. در پارادایم رئالیسم فرض بر این است که در صورت آنارشی یا فقدان اقتدار فائده‌دولت‌ها همواره در معرض تهاجم خارجی قرار دارند. در وضعیت

آنا‌رشی، دولت‌های قوی‌تر همواره مستعد حمله علیه دولت‌های ضعیف‌تر می‌باشند. دولت‌ها بر اساس منافع امنیتی‌شان با یکدیگر ائتلاف کرده یا وارد جنگ می‌شوند. همواره این امکان وجود دارد که رتبه موقعیت قدرت دولتی تنزل یافته یا تقویت گردد. بنابراین در اصل، منطق آنا‌رشی است که دولت‌ها را به تمرکز روی مسأله امنیت وامی‌دارد و به تحولات روابط بین‌الملل جهت می‌دهد، نه اندیشه و فرهنگ و دین. در صورتی که توازن قدرت یا بازدارندگی متقابل وجود داشته باشد، احتمال جنگ کاهش می‌یابد، ولی با تغییر توزیع قدرت از وضعیت توازن به عدم توازن امکان تهاجم و جنگ افزایش می‌یابد (Waltz, 1979: 79-128).

در تفکر نولیبرالیستی روابط بین‌الملل هم جایگاه حاشیه‌ای دین کاملاً محسوس می‌باشد. در این مکتب، متغیرهایی نظیر وابستگی متقابل اقتصادی و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند مناسبات دولت‌ها را مسالمت‌آمیز ساخته و مانع جنگ شوند، نه رهنمودها یا همسویی فرهنگی و دینی. طبق رهیافت نولیبرالیسم، آنا‌رشی آن چنان که در رهیافت رئالیستی تأکید می‌شود، منطق منازعه‌آمیزی ندارد. دولت‌ها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی به ملاحظات و منافع کنش‌گران داخلی بویژه بنگاه‌های اقتصادی نیز توجه می‌کنند و از آنجا که در شرایط وابستگی متقابل منافع متقابل دولت‌ها مناسبات سیاسی مسالمت‌آمیز میان آنها ایجاد می‌کند، پس امکان بروز تنش و جنگ کاهش می‌یابد. نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند با قاعده‌مندسازی و ایجاد شفافیت احتمال نزاع بین‌المللی را به نحو مؤثری کاهش دهند. البته این به معنی نفی تأثیر متغیر قدرت در مناسبات دولت‌ها نیست. نکته مهم این است که وابستگی متقابل و نهادها و رژیم‌های بین‌المللی قدرت دولت‌ها را از حالت لجام‌گسیختگی خارج می‌کنند (رک: Keohane, 1984). از منظر نولیبرالیستی، همگرایی و امنیت در مناسبات دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در اصل نتیجه وجود چنین متغیرهایی است، نه محصول رهنمودهای دینی یا اشتراکات فرهنگی و دینی.

نکته مهمی که در هر دو مکتب رئالیسم و لیبرالیسم محرز بوده و در سکولاریزه شدن آنها نقش اساسی دارد، رویکرد گزینه عقلانی آنهاست. رئالیسم و لیبرالیسم مثل سایر تئوری‌های عقل‌گرای جریان اصلی تحت تأثیر مفروضه‌های مدرن روشنگری قایل به نوعی عقلانیت مستقل از بستر تاریخی و اجتماعی در کنشگران اصلی عرصه بین‌المللی می‌باشند. البته این به معنی نفی وجود کنشگران دارای گزینه غیر عقلانی یا به تعبیر دیگر گزینه

عقلانی غیرمدرن نیست، بلکه به این معنی است که در جهان مدرن معاصر کنشگرانی که به گزینه‌های غیرعقلانی دست می‌زنند، محکوم به شکست یا به حاشیه کشیده شدن هستند. در تئوری‌های رئالیسم و لیبرالیسم کنشگران اصلی و تعیین‌کننده عرصه بین‌الملل اعم از دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و افراد همگی کنشگرانی عقلانی بوده و در تصمیم‌گیری‌هایشان فایده‌گرایانه عمل می‌کنند. کنشگران مذکور به اهداف و منافع مشخصی نظیر قدرت، امنیت، ثروت، و رفاه توجه دارند، حال ممکن است آنها راه دستیابی به این اهداف و منافع را به صورت فردی و خودمحرورانه مناسب تشخیص دهند یا جمعی و مشارکتی.

تئوری‌های عقل‌گرا متکی بر این مفروضه‌اند که عقلانیت امری مستقل از بستر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، و دینی است. کلیه کنشگران عقلانی در هر جامعه یا کشوری فهم مشترکی از طبیعت و نیازهای بشر داشته و در انتخاب گزینه عقلانی با یک منطق واحد تصمیم‌گیری می‌کنند. از این منظر، کنشگران یا کارگزاران دین‌گرا اساساً در پی اهداف و ترجیحات مدرن و عقلانی مثل قدرت و منفعت و رفاه هستند. حال، اگر آنها به ملاحظات دینی متفاوتی نظیر حاکمیت شریعت و ستیز با مدرنیته بیانیدند، محکوم به شکست خواهند بود. بر اساس تئوری گزینه عقلانی - که در تئوری‌های جریان اصلی اهمیت اساسی دارد - کنشگران در اتخاذ تصمیماتشان سود و زیان‌های احتمالی ناشی از تصمیمات بدیل را محاسبه کرده و با توجه به اصل حداکثرسازی سود و حداقل‌سازی زیان تصمیم‌گیری می‌کنند. در این فرایند، محدودیت‌های هنجاری مذهبی یا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و یا مطابق با گزینه‌های عقلانی اصلاح می‌شوند (Lannaccone, 1997: 26-27). برای تئوری‌های عقل‌گرای روابط بین‌الملل شامل رئالیسم و لیبرالیسم این اصل پذیرفته شده که کنشگران فعال در عرصه بین‌الملل اعم از کنشگران با وجهه بین‌المللی، ملی، قومی یا مذهبی گرایش عقلانی ثابت و یکپارچه‌ای دارند. آنها منافع و ترجیحاتی دارند که به صورت بخشی دائمی از هویت‌شان درآمده است (Thomas, 2005: 68).

نفوذ دین در تئوری روابط بین‌الملل

بازگشت یا احیاء دین در دهه‌های اخیر امری محدود به عرصه روابط بین‌الملل نبوده است، بلکه روندی فراگیر بوده که در ابعاد مختلف حیات بشر آثار خود را نشان داده است. دین‌گرایی

اخیر محدود به ابعاد فردی و خصوصی زندگی انسان نیست، بلکه جلوه‌های اجتماعی و سیاسی بارزی دارد. در این روند، نقش اعتقادات، شعائر، رویه‌ها و گفتمان‌های دینی در جهت‌دهی به زندگی بشر از جمله در عرصه سیاست به طرز محسوس پُررنگ گردیده‌اند، به نحوی که برآیند آنها در فعالیت شبکه‌ها و گروه‌های غیردولتی، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیر رسمی یا رسمی قابل مشاهده است. رابرت واثنو^۱، روند نوین احیاء دینی را با اصطلاح «بازسازی دین^۲» در عصر جهانی توصیف می‌کند؛ عصری که در آن نیروهای فرهنگی و اجتماعی تحول‌ساز تحت تأثیر جهانی شدن به صورت جمعی زمینه تحول فرهنگی در سیاست داخلی و بین‌المللی را فراهم می‌سازند (Wuthnow, 1988). این وضع، بسیاری از مفروضه‌های مدرن درباره دین را به چالش کشیده است. در این شرایط، دیگر دیندار بودن به مثابه خرافه‌گرایی، موهوم‌پرستی و جهل نیست، بلکه با دلایل مهمی نظیر نیاز جدی انسان به معنا در زندگی توجیه می‌گردد.

دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل جلوه‌های آشکارتری دارد. طی دهه‌های اخیر فقط در جهان اسلام گروه‌ها، شبکه‌ها و سازمان‌ها مختلفی شکل گرفته‌اند که مطالبات و فعالیت‌هایشان در عرصه روابط بین‌الملل جهت‌گیری اسلامی - سیاسی دارد. در حالی که در دوره جنگ سرد تقابل سیاسی - ایدئولوژیک غرب و شرق بر جو سیاست بین‌الملل غالب بود، در دوره پس از جنگ سرد غرب در برابر چالش مهم دیگری به نام اسلام‌گرایی رادیکال قرار گرفته است. جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال از این حیث به چالش غرب تبدیل شده‌اند که مخالف نظم بین‌المللی موجود بوده و خواستار تغییرات اساسی در آن می‌باشند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ رویدادی بود که در رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه بعدی نقش مهمی داشت. این انقلاب با شعار نفی ایدئولوژی‌های غرب و شرق موجب سقوط یکی از قدرت‌های منطقه‌ای سکولار و متحد ایالات متحده گردید و در عوض سیستمی اسلامی را جایگزین کرد که با نظم بین‌المللی موجود به طور عمیق مخالف بوده است. «استکبار جهانی» و «شیطان بزرگ» از جمله اصطلاحاتی هستند که رهبر انقلاب، امام خمینی (ره)، در توصیف ماهیت قدرت‌های موجود وضع موجود بالاخص ایالات متحده به کار گرفت و کلیه ملت‌های مسلمان را به مقابله با آنها با اتکا به پتانسیل‌های دینی دعوت کرد. سکولاریسم و بی‌عدالتی در روابط بین‌الملل از

1. Robert Wuthnow

2. restructuring of religion

مهمترین مسایلی هستند که از سوی انقلاب اسلامی ایران به چالش کشیده شده‌اند. این انقلاب از همان آغاز داعیه‌های فراملی داشت و انگیزه بالایی برای توسعه اسلام‌گرایی و رادیکالیسم در عرصه بین‌المللی بخصوص میان کشورهای جهان سوم داشت (Falk, 2003: 182).

رشد دین‌گرایی در برخی شرایط با برخورد و نزاع بین هواداران ادیان مختلف همراه بوده است. جدایی پاکستان از هند و درگیری طولانی آنها بر سر مسأله کشمیر، تشکیل دولت اسرائیل و نزاع اعراب و اسرائیل و خیزش رادیکالیسم اسلامی ضدغربی را می‌توان نمودهایی از منازعات پیروان ادیان مختلف به شمار آورد. نه فقط ادیان، بلکه شاخه‌های مذهبی درون ادیان نیز بعضاً به تقابل و نزاع گرایش داشته‌اند.

مسأله احتمال رویارویی پیروان ادیان در عرصه روابط بین‌الملل موضوعی است که قبلاً به انحای مختلف مورد بحث قرار گرفته بود. در اوایل دهه ۱۹۹۰ مباحث متنوعی مطرح شد که ضمن اشاره به گسترش دین‌گرایی در عصر جهانی شدن بر آینده منازعه‌آمیز مناسبات پیروان ادیان مختلف تأکید می‌کرد. تئوری «برخورد تمدن‌ها» توسط سموئل هانتینگتون یکی از پرآوازه‌ترین مباحث مذکور است. هانتینگتون ضمن تأکید بر اهمیت فزاینده هویت تمدنی در جهان پس از جنگ سرد، نقش ویژه‌ای برای فرهنگ و دین در تمایزات تمدنی قایل است. هفت یا هشت تمدن عمده از نظر وی عبارتند از: تمدن‌های غرب، کنفوسیوس، ژاپن، اسلام، هندو، اسلاویک-ارتدوکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقا. دلایل عمده‌ای که احتمال منازعه میان تمدن‌ها را تقویت می‌کند، عبارتند از: بنیادی بودن تفاوت‌های تمدنی، گسترش تعاملات میان مردمان تمدن‌های مختلف، مدرنیزاسیون اقتصادی و تحول اجتماعی که هر دو هویت ملی و محلی را تضعیف می‌کند، رشد آگاهی تمدنی، پایین بودن انعطاف‌پذیری مشخصه‌های فرهنگی و رشد منطقه‌گرایی اقتصادی. به نظر هانتینگتون، در شرایط نوین، تفاوت در فرهنگ و دین است که به عنوان عاملی مهم در تفاوت بین سیاست‌ها عمل می‌کند. وی ضمن اشاره به واقیت احیاء دین و مقابله با سکولاریزاسیون در عصر نوین بر نقش اساسی دین در تمایزات هویتی و نزاع میان آنها تأکید می‌کند (Huntington, 1993: 25-29).

دین‌گرایی در دهه‌های اخیر اشکال و ابعاد متنوعی داشته است. دین‌گرایی را در عرصه روابط بین‌الملل عمدتاً از این حیث حایز اهمیت و توجه است که به مثابه نیرویی در جهت‌دهی به تحولات روابط بین‌الملل مؤثر واقع شده و حتی تئوری روابط بین‌الملل را نیز تحت تأثیر

قرار می‌دهد. بر این اساس است که محققان روابط بین‌الملل به دین‌گرایی سیاسی بخصوص بنیادگرایانه توجه جدی‌تری دارند. در عرصه روابط بین‌الملل، رویدادهایی نظیر انقلاب اسلامی ایران، بن‌بست مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ظهور موج جدید رادیکالیسم اسلامی در پی جنگ داخلی سوریه بیشتر مورد توجه واقع شده‌اند. واقعیت دین‌گرایی سیاسی در روابط بین‌الملل معاصر نشان می‌دهد که دین متغیر مهمی در تحولات روابط بین‌الملل است و چه بسا در آینده بر اهمیت آن افزوده شود. بنابراین، در عرصه نظری روابط بین‌الملل نیز لازم است در مورد نقش و جایگاه دین بازبینی اساسی صورت گیرد.

جنبش‌های دینی نوین علی‌رغم تفاوت‌ها و تنوعاتی که دارند، حاوی برخی گرایش‌های غالبند که نقد مدرنیته از مهم‌ترین آنهاست. بسیاری از این جنبش‌ها از به جا افتادن سکولاریسم در سیستم‌های سیاسی و بین‌المللی انتقاد دارند و خواهان ورود ملاحظات اخلاقی و معنوی به عرصه سیاست و روابط بین‌الملل هستند. دین‌گرایی نوین در عرصه جهانی نوعی جنبش احیاء معنویت نیز قلمداد شده است. ماثیو اشلی^۱ از علمای الهیات در این باره ادعا می‌کند که با بررسی دقیق منابع معنوی و دینی برخی کتابفروشی‌های آمریکای شمالی می‌توان به این نتیجه دست یافت که معنویت چیزی است که بسیاری از آمریکایی‌های طبقه متوسط یا متوسط به بالا خود را با آن سرگرم و تأمین می‌کنند (Dallmayr, 2003: 209-210). امروزه جوهر نگرانی‌های فعالان دینی این است که توسعه و تعمیق مدرنیته در عصر جهانی شدن موجب تشدید بحران معنویت شده و مشکلات جدی‌تری پیش روی بشر قرار گیرد.

تحولاتی که متغیر دین در عرصه روابط بین‌الملل ایجاد کرده، بستر تئوریک روابط بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار داده است. نقد بنیادینی که بر تئوی‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل وارد می‌شود این است که غفلت این تئوری‌ها از متغیر دین و فرهنگ کارآیی و قابلیت تبیین آنها را به چالش کشیده است. بر این اساس است که وندولکا کوبلکووا از زیرمجموعه نظری جدیدی در روابط بین‌الملل تحت عنوان «الهیات سیاسی بین‌الملل» (آی پی تی) صحبت می‌کند. وی در دفاع از این موضوع بر خیزش هویت‌های بلوکی و محلی مبتنی بر وفاداری‌های دینی و قومی در عصر جهانی شدن تأکید می‌کند. در تئوری‌های مدرن سیاست و روابط بین‌الملل چنین ادعا می‌شود که وظیفه تئوری انعکاس بی‌طرفانه واقعیت‌های موجود و تبیین تحولات جاری

1. Matthew Ashley

در آنهاست (Kubáľková, 2003: 79-82). حال، با توجه به نقش فزاینده دین و دین‌گرایی در واقعیت روابط بین‌الملل این سؤال مطرح می‌گردد که چگونه می‌توان با یک تئوری بی‌طرف و جامع‌الاطراف شرایط موجود را تبیین کرد.

یکی از محورهای انتقاد دینی بر تئوری‌های رایج در علوم اجتماعی مدرن از جمله روابط بین‌الملل این است که از منظر اومانستی سکولار قلمرو قابل شناخت هستی محدود به عالم محسوسات است. مجموعه انسان‌ها به منزله موجوداتی تصور می‌شوند که فاقد طراح، خالق، و ناظر برترند یا اگر دارند، شناخت آن فعلاً اهمیتی ندارد. چنین نگاهی مشابه نگاه دانشمندان علوم طبیعی به طبیعت است که در آن فقط بر تبیین رابطه بین متغیرهای قابل مشاهده در طبیعت تمرکز می‌شود. این در حالی است که بر اساس هستی‌شناسی همه ادیان بزرگ جهان مخلوق و تحت نظارت و مدیریت یک خالق برتری می‌باشد که حواس بشر عاجز از مشاهده آن است. علمای الهیات بر این موضوع توافق دارند که واقعیت خداوند فراتر از قوه ادراک بشر است. بنا به استدلال فلاسفه، خداوند علت بی‌علت است، نه معلول یک علت. آن خالق در خلق جهان بی‌هدف نبوده و انسان را به حال خود رها نساخته است. در نگاه یک مؤمن، ریشه‌های تجربه دینی فراتر از قلمرو انتخاب انسانی‌اند. خداوند قوانین اخلاقی حاکم بر زندگی بشر را از طریق سازوکارهایی مثل وجدان به انسان تفهیم کرده است. رهنمودهای وجدان انتخابی نیستند، بلکه دیکته‌های خداوند هستند که از طریق ایمان می‌توان آنها را درک کرد (همان: ۸۹-۸۶). از این رو، دانش اجتماعی و انسانی‌ای که در آن به چنین واقعیتی بی‌توجهی شود، دانشی ناقص و نارساست. بر این اساس، دانشمند روابط بین‌الملل نباید به تبیین واقعیت‌های موجود روابط بین‌الملل و تلاش برای دستیابی به الگوهایی بشری به منظور استقرار صلح و امنیت بین‌الملل محدود شود، بلکه باید روابط بین‌الملل را در چهارچوب یک هستی‌شناسی خدامحور دینی به تصویر کشیده و نظم مطلوب خود را در راستای رهنمودها و غایت الهی ترسیم کند.

از مفاهیم مهمی که در اندیشه دینی مورد توجه و نقد قرار گرفته، «عقلانیت» است که در گفتمان مدرنیته بر جلوه ابزاری یا معیشت محور آن تأکید شده است. عقلانیت ابزاری نمایانگر نوعی تفکر بشر است که در آن هدف عبارت است از رسیدن به بیشترین سود ممکن از طریق کارآترین و کم‌هزینه‌ترین روش‌ها. در چهارچوب عقلانیت ابزاری، انسان‌ها کنشگرانی محاسبه‌گر هستند که برای رسیدن به اهداف معیشتی و منفعت‌محورانه‌شان دنبال مناسب‌ترین

و اقتصادی‌ترین سازوکارها هستند. طبیعت، علم و تفکر همگی ابزارهایی هستند که در خدمت خواست‌ها و آمال دنیوی انسان قرار دارند. این نوع انسان فعالیت‌هایش را بر اساس اصل حداکثرسازی سود و حداقل‌سازی زیان تنظیم می‌کند. عقلانیت ابزاری در پی‌ریزی سیستم‌های مدرن روابط بین‌الملل نقش اساسی داشته است. روابط دولت‌ها با همدیگر بر اساس عقل معاش و اصل منفعت پی‌ریزی می‌گردد. اخلاق و دغدغه‌های معنوی در روابط بین‌الملل مدرن نقشی بسیار حاشیه‌ای دارند. در رویکرد دینی به روابط بین‌الملل، چنین عقلانیت و به تبع آن چنین نظمی مورد چالش قرار می‌گیرد. رسالت ادیان عمدتاً این است که انسان را از گرفتاری در دام علایق دنیوی نجات دهند؛ مسأله‌ای که روابط بین‌الملل مدرن بر اساس آن بنا شده است. در بسیاری از ادیان از جمله اسلام علایق معنوی بر علایق مادی ارجحیت دارند و در برابر آنها محدودیت ایجاد می‌کنند. به طور خاص، در اندیشه اسلامی اولاً، حق‌الله زیربنای حق‌الناس بوده و بر آن ارجحیت دارد. ثانیاً، انسان‌ها در تعامل با همدیگر از تجاوز به حق‌الناس منع شده‌اند و ثالثاً، اسراف و هزینه‌های غیرضروری در معیشت روزمره انسان‌ها تقبیح و ممنوع شده است. بر اساس چنین قوانینی است که اندیشمندان اسلامی نگاه نقادانه‌ای به مدرنیته و جلوه‌های آن در حوزه‌های مختلف زندگی بشر از جمله روابط بین‌الملل دارند.

دین از زوایای مختلفی می‌تواند بر تئوری روابط بین‌الملل تأثیرگذار باشد. یکی از موضوعات مهمی که پرداختن به آن در تئوری روابط بین‌الملل ضرورت دارد رابطه بین دین و مسأله صلح و امنیت بین‌الملل است. در تئوری‌های رایج غربی مفروضه جافتاده‌ای وجود دارد که بر اساس آن دین و مذهب عامل خشونت و نزاع است. این مفروضه در به حاشیه کشیده شدن جایگاه دین در تئوری روابط بین‌الملل نقش بسیار مهمی داشته است. در روابط بین‌الملل امروز نه تنها این مفروضه با چالش‌های جدی مواجه است، بلکه فرضیه «دین به مثابه عامل تفاهم و صلح میان ملت‌ها» هواداران بسیاری یافته است. گروهی بر این نظرند که ارتباط مشخصی بین دین و جنگ یا حتی صلح وجود ندارد. این امکان وجود دارد که از ظرفیت‌های دین هم برای جنگ و هم برای صلح استفاده کرد (رک: Hart, 2007). ایده دین به مثابه عامل برقراری صلح در سده بیستم حامیان بسیاری داشت. در دوره جنگ سرد بسیاری محققان معتقد بودند که دین می‌تواند نقش سازنده‌ای در تأمین صلح و ثبات بین‌المللی بازی کند. در دهه‌های اخیر و به تبع توسعه دین‌گرایی در گستره جهانی به موازات بروز نگرانی در مورد آینده صلح و امنیت جهانی،

گام‌های قابل توجهی به منظور استفاده از ظرفیت‌های ادیان برای تحکیم تفاهم و صلح برداشته شده و بسیاری امیدوارند که این روند به تأمین صلح و امنیت بین‌الملل کمک کند (Harr and Tsuruoka, 2007: xiii).

اسلام و تئوری صلح عادلانه در روابط بین‌الملل

دو برداشت خاص و عام از تئوری روابط بین‌الملل وجود دارد که این دو برداشت در کلیت علوم اجتماعی رواج دارد. بر اساس برداشت خاص یا محدود، تئوری عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌های به هم پیوسته و منسجم ارتباط علی- معلولی بین متغیرها را تبیین می‌کند. این تعریف از تئوری در واقع ریشه در نگاه تجربی به تئوری دارد که بر اساس آن یک تئوری زمانی علمی و معتبر است که بتواند تبیینی صحیح از رابطه بین متغیرها ارائه دهد، به نحوی که بتوان با تکیه بر آن تبیین، تغییرات آتی مربوط به همان تئوری را پیش‌بینی و به تبع آن کنترل کرد. در عرصه روابط بین‌الملل، اگر برای مثال یک تئوری بتواند تبیین صحیح و جامعی از وقوع جنگ ارائه دهد، می‌توان با تکیه بر آن احتمال وقوع جنگ کاهش داد. واضح است که این برداشت از تئوری در علوم اجتماعی تحت تأثیر الگوی تبیینی تئوری در علوم تجربی قرار دارد که بر اساس آن، در تئوری علمی نحوه ارتباط بین متغیرها باید از طریق تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌های مشاهده‌پذیر صورت پذیرد. پوزیتیویسم یکی از جلوه‌های مهم و پرطرفدار گرایش به علم تجربی است که در آن بر ضرورت اثبات عملی رابطه بین متغیرها با تکیه بر داده‌های مشاهده‌پذیر تأکید می‌شود. در برداشت خاص از تئوری، هدف نهایی تئوری عبارت است از افزایش توانایی انسان برای کنترل محیط اطراف و پیشگیری یا حل مشکلاتی که احتمال دارد بر زندگی انسان عارض شود. به طور مصداقی، امنیت و رفاه از جمله اهداف مهمی است که تئوری در خدمت آنها قرار دارد.

اما برداشت عام و موسعی از تئوری نیز وجود دارد که طبق آن هر اندیشه و ایده نظام‌مند و منسجم می‌تواند تئوری تلقی شود، اعم از اینکه رابطه علی- معلولی بین متغیرها را تبیین کند یا اینکه به عنوان مثال، وضعیت یک هنجار اخلاقی را توضیح دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۱). در این چهارچوب، هدف و رسالت تئوری صرفاً حداکثرسازی سود یا حداقل‌سازی زیان مادی نیست، بلکه ممکن است در مورد ساحت معنوی و متافیزیکی حیات انسان توضیحات

و تجویزهایی ارائه دهد. طرفداران این تعریف از تئوری متعدّدند. مکتب انتقادی یکی از مکاتب مهمی است که در آن انحصارگرایی رایج در تئوری‌های تجربه‌گرای علوم اجتماعی به چالش کشیده شده است. نقد اساسی این مکتب به تجربه‌گرایی این است که در این مکتب، مشاهده و تجربه پایه علم تلقی می‌شود، در حالی که مشاهده‌گران قبل از اینکه پدیده‌ها را مشاهده کنند پیش‌فرض‌هایی در مورد آنها دارند و این پیش‌فرض‌ها جهت‌گیری تئوری آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، ادعای بی‌طرفی در تئوری‌های تجربه‌گرا ادعای بی‌پایه‌ای است.

رابرت کاکس، ضمن تأکید بر این نکته که تئوری همواره در راستای حمایت از اهداف یا منافع افراد یا گروه‌های خاصی شکل گرفته و چیزی به نام تئوری بی‌طرف و جهانشمول وجود ندارد، اهداف کلان و نهایی تئوری‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: مشکل‌گشا و انتقادی. گروهی از تئوری‌ها به دنبال حل و فصل مشکلاتی هستند که در چهارچوب وضع موجود پدید آمده‌اند. آنها با فرض ثابت ماندن همه شرایط و با اتکاء به تعداد محدودی متغیر مشکلات موجود را شناسایی و راه حل‌های لازم را ارائه می‌دهند. کلیه تئوری‌هایی که مدعی علمی بودن، بی‌طرفی، و جهانشمولی‌اند، مشمول تئوری‌های مشکل‌گشا می‌باشند. این گونه تئوری‌ها ظاهراً ادعای علمی بودن و بی‌طرفی می‌کنند، اما در اصل از وضع موجود در سیاست بین‌الملل مدرن (به خصوص وضع موجود روابط قدرت) حمایت می‌نمایند. رئالیسم ساختارگرای والتز نمونه مهم چنین تئوری‌هایی است. در مقابل، تئوری‌های انتقادی تلاش می‌کنند از نظم جافتاده جهانی فاصله گرفته و چگونگی شکل‌گیری آن را مورد سؤال قرار می‌دهند. برخلاف تئوری‌های مشکل‌گشا که بر اجزاء تمرکز می‌کنند، تئوری‌های انتقادی به کلیت مجموع اجتماعی و سیاسی توجه دارند. این تئوری‌ها در عین حال امکان‌های گذر از وضع موجود به وضع دیگری را که ممکن است مطلوب‌تر یا آرمانی باشد، مورد بررسی قرار می‌دهند. بر این اساس است که تئوری انتقادی به سمت هنجارگرایی کشیده می‌شود. برخلاف گرایش تئوری مشکل‌گشا به اقدامات تاکتیکی به منظور حفاظت از نظم موجود، تئوری انتقادی درصدد است به منظور گذر به نظم جایگزین به اقدامات استراتژیک دست بزند. خود کاکس در مقام یک تئوری‌پرداز انتقادی وضع موجود را به چالش کشیده و از تحول آن به سمت یک وضع آرمانی حمایت می‌کند (کاکس، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۴). در رهیافت مشکل‌گشا، واژه تئوری صرفاً به تئوری‌های تجربه‌گرایی اطلاق می‌شود که با تبیین نحوه ارتباط بین متغیرها با استفاده از داده‌های مشاهده‌پذیر به دنبال

حل مشکلات موجود هستند، اما در رهیافت انتقادی تئوری مفهومی بسیار جامع تر از برداشت تجربی-تبیینی است.

حال، با تصویری که از مفهوم تئوری در روابط بین الملل داریم، به این جمع بندی می رسیم که اگر تئوری در روابط بین الملل را به مفهوم اخص آن - شامل تئوری های تجربه گرا، تبیین گرا، پوزیتیویست و مشکل گشا- محدود کنیم، دین نمی تواند مبنای تئوری پردازی در روابط بین الملل باشد. دین در صورتی می تواند مبنای تئوری پردازی در روابط بین الملل باشد که مفهوم تئوری را فراتر از برداشت تجربی-تبیینی برده و هدف و رسالت متکثری را برای تئوری در نظر بگیریم، چرا که دین نه تنها مدعی بی طرفی و رهایی از ارزش نیست، بلکه اساساً ارزش محور، آرمان گرا و هنجار گراست. در این راستا، می تواند از تئوری های مختلف دینی در روابط بین الملل صحبت کرد. در اینجا، به یک تئوری اسلامی درباره صلح بین المللی اشاره می کنیم.

در منابع اسلامی هم در مورد شرایط تعامل دولت اسلامی با دولت های غیراسلامی و هم در مورد نظم ایده آل حاکم بر روابط دولت ها و ملت ها دستورالعمل ها و هنجارهای محکمی وجود دارد. مهم ترین دانشی که برای درک و تطبیق اصول و هنجارهای اسلامی با شرایط متحول روابط بین الملل وجود دارد، فقه و به طور اخص فقه سیاسی است. فقه سیاسی دانشی است که از احتکاک نص با زندگی اجتماعی- سیاسی انسان حاصل شده است. «استنادسازی دینی» روابط بین الملل و «مؤمنانه ساختن» روابط بین الملل در گرو بهره گیری از ظرفیت های فقه سیاسی و فقه روابط بین الملل است. فقه روابط بین الملل تدارک کننده قواعد و گزاره هایی است که بر اساس آنها روابط بین الملل به شیوه ای مؤمنانه تدبیر و تنظیم می گردد (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۱۳).

به منظور درک ماهیت رهنمودهای اسلام در عرصه روابط بین الملل لازم است ابتدا بین دو وجه آرمانی و واقعی روابط بین الملل از دیدگاه اسلام تمایز قایل شویم. اسلام در گام اول به ترسیم یک وضعیت آرمانی در عرصه جهانی می پردازد و هدف نهایی خود را هدایت کلیه جوامع بشری به سمت تطبیق با این وضعیت ایده آل معرفی می کند. از این منظر، هنجارهای اسلامی محدود به گروه خاصی نیست، بلکه کلیه انسان ها را در برمی گیرد. در بسیاری از آیات قرآن از عبارت «قل یا ایها الناس» استفاده شده است. از جمله، در آیه ۱۵۸ اعراف آمده است: «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً»؛ یعنی «بگو ای مردم، من پیامبر خدا به سوی

همه شما هستم.» همچنین در مورد رسالت پیامبر (ص) در آیه ۱۰۷ انبیاء تصریح شده است: «و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین»؛ یعنی «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.» به این ترتیب، مخاطب اصلی قرآن کلیه انسان‌ها در کلیه اعصار می‌باشند. وضعیت آرمانی اسلام در صورتی تحقق می‌یابد که کلیه انسان‌ها به رهنمودها و هنجارهای اسلامی گردن نهاده و به تبع آن مشمول رحمت الهی شوند.

از منظر اسلام، ایمان مبنای تنظیم روابط میان گروه‌های مختلف انسان‌هاست. در صورتی که جوامع بشری بر مبنای ایمان خالص - آن چنان که در قرآن تصریح شده است - قوام یابند، زمینه هرگونه تنش و نزاع میان آنها از بین می‌رود. در قرآن تأکید فراوانی بر ضرورت صلح و دوستی بین مسلمانان مؤمن شده است. در آیه ۱۰ سوره حجرات آمده است: «انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون»؛ یعنی «مؤمنان برادر همدیگرند، پس بین دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت الهی شوید.» این موضوع در سیره عملی پیامبر اسلام (ص) نیز بارز بوده است. وی خود شخصاً با علی بن ابیطالب (ع) عقد برادری بست و بین دو قبیله دشمن در مدینه یعنی اوس و خزرج که بتازگی به اسلام گرویده بودند، عقد برادری برقرار کرد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۲).

در راستای تحقق یک امت واحده جهانی و به تبع آن برقراری صلح و آرامش آرمانی میان گروه‌های مختلف، اسلام پیروان خود را به «اصل دعوت» مشابه سیره پیامبران خدا فراخوانده است. در خود قرآن نیز بخش مهمی از رسالت پیامبر (ص) دعوت غیرمسلمانان اعم از اهل کتاب و غیره به مسیر اسلام است که این گونه آیات بعضاً با عباراتی نظیر «قل یا اهل الکتاب...» و «قل یا اهل الکافرون...» آغاز گردیده است. با این حال، تأکید شده که دعوت باید به نیروی استدلال و تدبیر مجهز شده و عاری از اجبار و خشونت باشد. آن چنان که در آیه ۲۵۶ بقره آمده است: «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی»؛ یعنی «در دین هیچ اجباری نیست (زیرا) تمایز راه درست از راه انحرافی بخوبی آشکار شده است.» در مباحث مربوط به جهاد نیز تأکید شده که هیچ مسلمانی حق ندارد قبل از آنکه کفار را به پذیرش اسلام دعوت کند، در برابر آنان به جهاد مسلحانه متوسل شود، چرا که پیش از اقدام به جهاد، انجام مسالمت‌آمیز دعوت ضرورت دارد (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۰۶-۳۰۷).

چنان که ملاحظه می‌گردد، در اسلام تئوری مشخصی در مورد روابط میان دولت-ملت‌ها

وجود ندارد، اما مشخص شده که شرایط ایده‌آل بشر چه به لحاظ اعتقادی و چه به لحاظ مناسبات با دیگر انسان‌ها چگونه باید باشد. این همان وجه آرمانی یا نظم مطلوب روابط بین الملل از دیدگاه اسلام است. اما از آنجا که در اسلام به صرفاً به ترسیم وضع آرمانی بسنده نشده و همواره شرایط عملی و واقعیت‌های موجود نیز در نظر گرفته شده‌اند، بخش دیگری از رهنمودها یا هنجارهای اسلامی - که معمولاً با عبارت «یا ایها الذین آمنوا...» همراه می‌باشند - صرفاً مؤمنان مسلمان را مخاطب قرار داده و در مورد نحوه تعامل آنها با غیرمسلمانان تعیین تکلیف کرده است. از جمله اصول مهمی که به عنوان مبانی راهنمای سیاست خارجی جوامع اسلامی (با حکومت‌های اسلامی) شناخته می‌شوند، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

اصل دوستی و وحدت با ملت‌های مسلمان: همچنان که قبلاً اشاره شد، در اسلام تعامل دوستانه بین مسلمانان اهمیت بالایی دارد و در منابع مختلفی از جمله قرآن و سنت رسول‌الله (ص) بر آن تأکید شده است. بر این اساس، دولت‌های اسلامی نه تنها موظف به برقراری تعامل دوستانه و پرهیز از تفرقه و منازعه با دیگر دولت‌های اسلامی‌اند، بلکه همچنین موظفند برای حل و فصل اختلافات میان دیگر دولت‌های اسلامی نیز تلاش کنند. وحدت اسلامی مبنای اعتقادی دارد. در قرآن آیات مختلفی در باب ضرورت وحدت مسلمانان وجود دارد. از جمله در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران تصریح شده است: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخواناً»، یعنی «همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان هم بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.»

اصل تعامل مسالمت‌جویانه با ملت‌های غیراسلامی: در این مورد بین پیروان ادیان توحیدی و غیره تفاوت فاحشی وجود ندارد. یکی از مبانی مهم تعامل با ملل توحیدی در سوره آل عمران مورد اشاره قرار گرفته است. در آیه ۶۴ این سوره آمده است: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله»، یعنی «بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه‌ای که مشترک بین ما و شما است بیایید و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند به خدایی نگیرد.» در نگرش قرآنی، کلیه پیروان ادیان الهی یک امت‌اند، چرا که به اصل رسالت را پذیرفته و به یک مبدأ و معاد اعتقاد دارند. با توجه به این وجوه مشترک، قرآن

اهل کتاب را به تعامل مسالمت‌آمیز و عادلانه دعوت کرده است، به این معنا که نه مسلمانان و نه پیروان سایر ادیان توحیدی حق اعمال سلطه بر دیگران را ندارند. در دوران صدر اسلام نیز چنین باوری حاکم بود. به عنوان نمونه، پس از رفتار غارتگرانه مأموران اموی در قلمرو حکومت امام علی (ع) با زنان، ایشان در مقام خلیفه مسلمانان اعلام کردند که قبح چنین رفتاری چه در برابر زن مسلمان و چه زن یهودی یکسان است. در مورد گروه‌های غیر اهل کتاب نیز که در قرآن معمولاً از آنها تحت عنوان کافران و مشرکان یاد می‌شود، تا زمانی که طرف مقابل قصد دشمنی و سلطه‌گری نداشته باشد، اصل بر روابط مسالمت‌آمیز و عادلانه است. در این مورد، آیه ۸ سوره ممتحنه تصریح می‌کند: «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»؛ یعنی «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که به خاطر دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه و وطنتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند، زیرا خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.» همین‌طور، اگر این طیف خواهان پناهندگی یا حمایت امنیتی از دولت‌های اسلامی باشند و یا حتی اگر مایل به برقراری روابط فرهنگی با مسلمانان باشند، پذیرش و برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با آنان وظیفه‌ای اسلامی به حساب می‌آید (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۴). این موارد نشان می‌دهد که از منظر اسلام، سیاست خارجی دولت‌های اسلامی در قبال دولت‌های غیراسلامی باید بر اصل بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه بنا شود.

اصل نفی ستم و ذلت در برابر سلطه‌گران: مطابق منطق قرآن، ظلم و تحقیر سزاوار هیچ انسانی نیست. حتی انسان از ظلم و تحقیر خودش نیز منع شده است. از این رو، یک دولت اسلامی نه تنها باید از ظلم و تحقیر علیه دیگران نیز خودداری کند، بلکه باید از پذیرش ظلم و تحقیر دیگران نیز خودداری کند. در بیان اهمیت و ضرورت نفی سبیل - به مفهوم سلطه توأم با تحقیر - کفار بر مسلمانان در قرآن معمولاً به عبارت «ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» (سوره نساء، آیه ۱۴۱) اشاره می‌شود. اما این بدان مفهوم نیست که راه برای سبیل مسلمانان علیه دیگران باز باشد. نفی ستم بر دیگران در اسلام مبانی فقهی مختلفی دارد. از جمله در آیه ۲۴ سوره صاد آمده است: «... و انّ کثیراً من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم ...»؛ یعنی «و بسیاری از شرکاء هستند که به یکدیگر ستم می‌کنند مگر کسانی که ایمان داشته و عمل صالح بجا می‌آورند که اینها بسیار

کمند. «مفهوم «نفی سبیل» در منطق قرآن شکل دوسویه دارد. یکی از نکاتی که در تأیید این موضوع اهمیت دارد، کرامت انسان است که در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. بر این مبنا، هیچ انسانی حق ندارد به انسان دیگر ظلم کند (افتخاری، ۱۳۹۰: ۹۶-۹۷). در عین حال، در اسلام همزیستی مسالمت آمیز با دولت‌هایی که علیه اسلام و مسلمین فعالیت می‌کنند، منع شده و در آیات مختلفی از قرآن به ضرورت مقاومت مسلمانان در برابر ظلم و استکبار اشاره گردیده است. چنین مقاومتی در قاموس اسلامی مصداق جهاد به حساب می‌آید. آیه ۱۲ سوره توبه تصریح می‌کند: «وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون»؛ یعنی «و اگر سوگندهای خود را بعد از پیمانشان شکستند و در دین شما طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر کارزار کنید که ایشان پایبند به سوگندی نیستند، شاید به وسیله این عمل دست بردارند.» این آیه به پیروان اسلام امر می‌کند که با رهبران و سران ظلم و سلطه بجنگند، نه به این دلیل که آنها ایمان ندارند، بلکه برای اینکه آنها به پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز پای‌بند نیستند. در دین اسلام نه از انزوا حمایت می‌شود و نه از رابطه‌ای که در آن یک طرف به ستم، سلطه و تحقیر دیگری گرایش داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۵۵-۵۶).

اصل وفای به عهد: چنان که قبلاً اشاره شد، اسلام پیروان خود را به سیاست انزوا در برابر غیرمسلمانان دعوت نکرده است. از این رو، دولت‌های اسلامی ممکن است بنا به مصالح و مقتضیاتشان نیازمند ورود به انواع تعاملات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی با دولت‌های غیراسلامی شوند که به تبع آن ضرورت انعقاد موافقت‌نامه‌ها یا قراردادهای دولت‌های غیراسلامی مطرح می‌گردد. اسلام قید و بندهایی را برای ورود پیروان خود به چنین تعاملاتی در نظر گرفته است. همکاری دولت‌های اسلامی با دولت‌ها یا سازمان‌های غیراسلامی در قالب انعقاد توافق‌نامه‌ها و قراردادهای عضویت در سازمان‌ها مشروط به آن است که عادلانه بوده و برخلاف اصول ارزشی اسلام نباشند. اما در صورتی که چنین مغایرتی وجود نداشته باشد، اصل وفای به عهد به عنوان یک ارزش اسلامی بر مناسبات بین‌المللی دولت‌های اسلامی حاکم می‌گردد. بر این اساس است که در آیه اول سوره مائده عبارت «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» مورد تصریح قرار گرفته یا در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد ضرورت عمل به معاهدات عبارت «و اوفوا بالعهد انّ العهد کان مسؤولاً» آمده است. اصل وفای به عهد ضمن اینکه ویژگی

اخلاقی تئوری اسلامی روابط بین الملل و سیاست خارجی را نشان می‌دهد، بیانگر نوعی انتقاد از پیمان شکنی‌های رایج در روابط بین الملل معاصر است (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۲۲۲-۲۲۳). اصل وفای به عهد در اسلام بیانگر این موضوع است که اسلام خواهان شفافیت و صداقت در روابط بین الملل است. دولتی که شرایط یک معاهده را مغایر با اهداف خود می‌داند، از همان ابتدا باید تکلیف خود را با امتناع از پذیرش معاهده یا تلاش برای اصلاح و سپس پذیرش معاهده روشن کند. همچنین در صورتی که معاهده پذیرفته شد، خودداری یک‌جانبه از عمل به آن قابل توجیه نیست.

موارد فوق نمونه‌هایی از اصول هنجاری برآمده از منابع فقهی است که بیانگر یک تئوری اسلامی روابط بین الملل و سیاست خارجی است. البته ممکن است برخی فقها یا محققان تعبیری از اصول اسلامی حاکم بر روابط بین الملل عرضه کنند که با مجموعه فوق تفاوت داشته باشد. اما این تفاوت‌ها نافی استفاده از ظرفیت‌های دین برای استقرار صلح بین المللی نیست. آنچه اهمیت دارد این است که تئوری اسلامی روابط بین الملل در هر صورت جهت‌گیری هنجاری داشته و به دنبال مؤمنانه ساختن روابط بین الملل و حاکم ساختن اخلاق بر آن است. چنان که در نمونه فوق‌الذکر مشاهده می‌گردد، تئوری اسلامی روابط بین الملل در پی تحلیل و تبیین چیستی و چرایی پدیده‌هایی چون جنگ، رقابت، بحران، و همکاری در روابط بین الملل با استفاده از شواهد و داده‌های موجود نیست. تئوری اسلامی روابط بین الملل از درون یک نظام معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دینی برخاسته و خواهان حاکمیت ارزش‌های دینی بر کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی انسان از جمله روابط بین الملل است. اسلام که سعادت دنیوی و رستگاری اخروی انسان را آرمان اساسی خود می‌داند، حتی در مناسبات بین ملل اسلامی با غیراسلامی نیز خواهان حاکمیت هنجارهایی چون عدالت، احترام متقابل، همزیستی مسالمت‌آمیز و صداقت است. تئوری اسلامی روابط بین الملل، در عین حال، به بسیاری از سؤال‌های کلیدی رایج در دیسیپلین روابط بین الملل از جمله چرایی وقوع جنگ و چرایی برقراری صلح و امنیت بین الملل با چارچوب‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی ویژه خود پاسخ می‌دهد. چنان که از گزاره‌های تئوری اسلامی فوق‌الذکر برداشت می‌شود، ایمان به خدا و عمل در چهارچوب فرامین الهی مبنای صلح، امنیت، عدالت، و وحدت در روابط بین الملل بوده و باور و عمل مغایر با آن می‌تواند منشأ مشکلات مختلفی از جمله اختلاف، نزاع، بی‌عدالتی و فساد باشد.

جمع‌بندی

در این مقاله، استدلال شد که گردید که اساساً روابط بین‌الملل مدرن از زمانی شروع به شکل‌گیری کرد که گفتمان سکولاریستی حاکم بر سیاست و اندیشه سیاسی جهان غرب در حال قوام‌یابی بود. بخصوص جنگ مذهبی سی‌ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها باعث گردید تا یک فضای ضددینی مذاکرات صلح و ستفالییا را تحت تأثیر قرار دهد. به موازات پی‌ریزی روابط بین‌الملل مدرن با سیستم دولت-ملتی، اندیشه‌ها و تئوری‌های مرتبط با آن نیز بنیان سکولاریستی پیدا کردند. در سده بیستم بستر تئوریک روابط بین‌الملل تحت تسلط دو مکتب رئالیسم و لیبرالیسم قرار گرفت که این دو مکتب علی‌رغم اختلافات اساسی در تحلیل روابط بین‌الملل و تجویز راه‌های مؤثر تأمین صلح و امنیت بین‌الملل یک وجه مشترک مهم داشته‌اند که آن عبارتست از انکا به مبانی فکری سکولار. غلبه ماتریالیسم و پوزیتیویسم در این دو مکتب از نشانه‌های مهم سکولاریسم در جریان اصلی و مسلط تئوری روابط بین‌الملل است و همین باعث شده تا این جریان از اهمیت دین و کنش‌گران دینی یا غفلت کرده و یا در فهم و تبیین نقش و اهداف دین‌گرایی در روابط بین‌الملل مشکل داشته باشد.

طی دهه‌های اخیر، فرایند دین‌گرایی در عرصه جهانی طی دهه‌های اخیر سیر پرشتابی داشته است، به نحوی که در توصیف آن بعضاً از تعبیرهایی چون احیاء جهانی دین یا رنسانس سنت‌های دینی استفاده شده است. توسعه دین‌گرایی در روابط بین‌الملل یک پیامد مهم داشته و آن عبارتست از تشدید چالش‌های علیه جریان اصلی و مسلط تئوری روابط بین‌الملل. این چالش به دو شکل سلبی و ایجابی تئوری روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به لحاظ سلبی، تئوری روابط بین‌الملل از محدود شدن به چهارچوب‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مدرنیته منع می‌گردد، چرا که قابلیت فهم و شناخت آن تضعیف می‌گردد. به لحاظ سلبی نیز تئوری روابط بین‌الملل به سمت حوزه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی فرامدرن سوق می‌یابد. البته لازم به توضیح است که مقصود از فرامدرن در اینجا پست‌مدرنیسم به مفهوم خاص آن نیست، بلکه کلیه موضوعات و روش‌های شناخت غیر مدرن را دربرمی‌گیرد. بر این اساس، زمینه مناسبی برای ظهور تئوری دینی روابط بین‌الملل فراهم می‌شود. می‌توان از دین به مثابه بستری برای طرح تئوری‌های هنجارگرا و اخلاق‌گرا در عرصه علوم اجتماعی و به طور اخص روابط بین‌الملل استفاده کرد. با توجه به نابرابری‌ها و منازعات جاری در روابط

بین‌الملل مدرن، به نظر می‌رسد نقش آفرینی دین در این عرصه می‌تواند راهگشا باشد. در این مقاله به یک تئوری اسلامی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی اشاره شد که بر ترویج صلح نسبتاً عادلانه در عرصه جهانی تأکید دارد. در این چهارچوب، برخی هنجارهای مهم دین اسلام که قابلیت کاربرد در عرصه روابط بین‌الملل دارند، در قالب یک تئوری دینی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مورد اشاره قرار گرفت. با توجه عمیق به این هنجارها، می‌توان نتیجه گرفت که در قرائت اسلامی از روابط بین‌الملل، تا زمان شکل‌گیری نظم عادلانه ایدآل جهانی با امت واحده، دولت‌های اسلامی موظف به حمایت از برقراری یک نظم عادلانه در سطح جهانی هستند. در چنین نظمی، هیچ دولتی حتی دولت‌های اسلامی مجاز به اعمال قدرت ظالمانه علیه دیگران نیستند. بر اساس شریعت اسلام، دولت‌های اسلامی در عین حال که موظف به احترام به استقلال دیگر ملل بوده و می‌توانند در چهارچوب نیازها و مقتضیاتشان با آنها تعامل مسالمت‌آمیز داشته باشند، مجاز به پذیرش یا بی‌تفاوتی در برابر ظلم و تحقیر نیستند، چرا که چنین رفتاری برخلاف ارزش‌های بنیادین اسلامی است.

نکته نهایی اینکه فرض خروج ضروری دین از ساحت زندگی اجتماعی مدرن بنیان مستحکمی ندارد، چرا که اولاً، دین در لایه‌های مختلف زندگی اجتماعی انسان‌ها حضور دارد. ثانیاً، دین تعارض ذاتی و قطعی با مدرنیته ندارد و ثالثاً، مدرنیته برای جبران آسیب‌های پیش روی خویش از جمله تنزل نقش اخلاق و توزیع نابرابر قدرت نیازمند استفاده از هنجارهای اخلاقی دین است. امروزه حتی از ضرورت ورود ارزش‌های دینی به عرصه حکمرانی جهانی بحث می‌شود. معنادهی به زندگی از طریق ایمان و تعهد دین، تعمیق فرهنگ مدارا و احترام، و برقراری وحدت و یکپارچگی از جمله پیامدهای مثبتی است که با ورود دین به عرصه جهانی شدن امکان تحقق دارند (Falk, 2003: 30-31). آنچه امروزه از آن تحت عنوان «حیاء جهانی دین» یاد می‌شود، در واقع واکنشی است به بحران معنا و اخلاق که در لایه‌های مختلف عملی و نظری زندگی اجتماعی مدرن پدیدار شده است. از این رو، این انتظار وجود دارد که به تبع رشد فرایند دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل، نقش و نفوذ دین در تئوری روابط بین‌الملل نیز بتدریج پررنگ گردد.

منابع

۱. قرآن کریم.
 ۲. افتخاری، اصغر. (۱۳۹۰) «درک روابط بین‌الملل: رویکردی قرآنی»، محمود واعظی (تدوین)، دین و روابط بین‌الملل، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
 ۳. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (بهار ۱۳۸۹) «چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل» پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۲.
 ۴. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰) «اصول روابط بین‌الملل در نظام اسلامی»، محمود واعظی (تدوین)، دین و روابط بین‌الملل، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
 ۵. شکوری، ابوالفضل. (۱۳۷۷) *فقه سیاسی اسلام*، چاپ دوم، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
 ۶. کاکس، رابرت. (۱۳۸۶) «نیروهای اجتماعی، دولتها و نظمهای جهانی: فراسوی نظریه روابط بین‌الملل»، اندرو لینکلتر (تدوین)، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح گرای، نظریه انتقادی، و مکتب برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
 ۷. میراحمدی، منصور. (۱۳۹۰) «درآمدی بر نظریه انتقادی روابط بین‌الملل در اسلام»، محمود واعظی (تدوین)، دین و روابط بین‌الملل، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
8. Cavanaugh, William T. (2002) "The Myth of the State as Savior" William T. Cavanaugh, *Theopolitical Imagination: Discovering the Liturgy as a Political Act in an Age of Global Consumerism*, London & New York: Continuum.
 9. Dallmayr, Fred (2003). "A Global Spiritual Resurgence? On Christian and Islamic Spiritualities" Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds. *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
 10. Falk, Richard (2003). "A Worldwide Religious Resurgence in an Era of Globalization and Apocalyptic Terrorism", Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds. *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
 11. Harr, Gerrie ter (2007). "Religious War, Terrorism, and Peace: A Response to Mark Juergensmeyer", Gerrie ter Haar and Yoshio Tsuruoka, eds. *Religion and Society: An Agenda for the 21st Century*, Leiden: Brill.
 12. Harr, Gerrie ter and Yoshio Tsuruoka (2007). "Religion in the Twenty-First Century: A

- Short Introduction”, Gerrie ter Haar and Yoshio Tsuruoka, eds. *Religion and Society: An Agenda for the 21st Century*, Leiden: Brill.
13. -Huntington, Samuel P. (Summer 1993) “The Clash of Civilizations?”, *Foreign Affairs*, Vol. 72, No. 3.
 14. -Hussain, Khurram .(May 2010) “Tragedy and History in Reinhold Niebuhr’s Thought” *American Journal of Theology and Philosophy*, Vol. 31, No. 2.
 15. Keohane, Robert O. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, New Jersey: Princeton University.
 16. Kubálková, Vendulka (2003).) “Toward an International Political Theology” Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds., *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
 17. Lannaccone, Laurence R. (1997) “Rational Choice: Framework for the Scientific Study of Religion” Lawrence A. Young, ed., *Rational Choice Theory and Religion*, London and New York: Routledge.
 18. Thomas, Scott M. (2005) *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations: The Struggle for the Soul of the Twenty-First Century*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
 19. Thompson, Michael G. (September 2007) “An Exception to Exceptionalism: A Reflection on Reinhold Niebuhr’s Vision of ‘Prophetic’ Christianity and the Problem of Religion and U.S. Foreign Policy”, *American Quarterly*, Vol. 59, No. 3.
 20. Waltz, Kenneth N. (1979) *Theory of International Politics*, New York: Random House.
 21. Wuthnow, Robert. (1988) *The Restructuring of American Religion*, Princeton: Princeton University Press.

